

علی و انسان شناسی قرآنی

محمد بهرامی

انسان شناسی «Anthropology» در لغت به معنای «مطالعه انسان یا صفات انسانی» است، اما در اصطلاح و به عنوان یک علم، تعاریف بسیار و متفاوتی دارد که ساده ترین و دقیق ترین آنها تعریف «جرالدویس» است:

«علم مطالعه مجموعه پدیده های مرتبط با انسان در هر جای سیاره زمین و حتی فراتر از آن در تمامی زمانها...»^۱

گروهی از انسان شناسان هدف این علم را توصیف و تبیین یک پدیده طبیعی خاص، یعنی انسان هوشمند یا نوع بشر معرفی کرده اند.^۲

انسان شناسی به شاخه های گوناگونی تقسیم می شود:

۱. انسان شناسی جسمانی ۲. انسان شناسی زبان شناختی ۳. انسان شناسی فرهنگی و باستان

شناسی.

در انسان شناسی جسمانی نوع بشر به عنوان یک پدیده زیست شناختی در گذشته و حال مورد بررسی قرار می گیرد از این انسان شناسی به انسان شناسی زیست شناختی نیز تعبیر می شود.^۳ و به تعبیر «فرانک رابرت وای و لو» در این انسان شناسی شناخت کلی نژادهای حیوانی و انسانی بیولوژی و ژنتیک جمعیت انسانی و تحول انواع فسیل ها مورد بحث قرار می گیرد.^۴

انسان شناسی زبان شناختی بیشتر توجه اش به زبانهای نانوشته، دگرگونی های درونی زبانها و کاربردهای اجتماعی زبان است.

انسان شناسی زبان شناختی خود سه شاخه دارد:

زبان شناسی توصیفی، زبان شناسی تاریخی و زبان شناسی اجتماعی.^۵

انسان شناسی فرهنگی یا اجتماعی به بررسی جوامع بشری خاص معاصر می پردازد و همه الگوهای مسلط بر فرهنگ بشری را مطالعه می کند و هدف آن فهم دلایل همانندی ها و ناهمانندی های جوامع بشری است.^۶

افزون بر این شاخه ها، در فلسفه و روان شناسی و... مباحث دیگری مطرح می شود که همخوانی و همانندی بسیاری با آنتروپولوژی دارد؛ آنها را نیز می توان زیر مجموعه انسان شناسی قرارداد. از آن جمله بحث سرشت و طبیعت انسان یا علم شناخت نهاد و سرشت انسان که با عنوان «Anthroposophy» شناخته می شود.

در این نوشتار از میان این شاخه های گوناگون آنتروپولوژی می خواهیم به بحث درباره آنتروپوسوفی یا سرشت و طبیعت انسان بنشینیم، نظرگاه امام علی(ع) و قرآن را در این باره جویا شویم و میان دیدگاه امام(ع) با باورهای روان شناسان غربی مقایسه ای داشته باشیم، اما پیش از آغاز بحث شایسته است نخست دیدگاه مخالفان و موافقان سرشت انسان را مطرح کنیم و پس از آن با نگاهی گذرا به اندیشه یهودی و مسیحی و وضعیت بحث طبیعت انسان در عصر رنسانس و روشنگری به عنوان پیشینه بحث، به طرح دیدگاه های مکتبهای روان شناسی بپردازیم.

سرشت انسان

در دانش روان شناسی دو دیدگاه متفاوت درباره سرشت انسان وجود دارد:

۱. گروهی به کلی منکر سرشت و طبیعت انسانی هستند. این گروه که نسبت مردم شناسی را باور دارند آدمی را تنها حاصل الگوهای فرهنگی سازنده وی معرفی می کنند و برای انسان ماهیت مشخصی پیش از وجود او نمی شناسند.

روان شناسان رفتارگرا مانند واتسون و اسکینر، نظریه پردازان یادگیری اجتماعی چون باندورا و میشل، و برخی از اگزستانسیالیست ها مانند سارتر، از شمار طرفداران این نظریه هستند.

در نگاه نظریه پردازان یادگیری اجتماعی خوبی یا بدی را چیزی به انسان می آموزد که برایش پاداش به ارمغان می آورد و او را از مجازات می رهااند.

سارتر از بنیان گذاران اگزستانسیالیسم می نویسد:

«انسان اساساً خوب یا بد نیست. هر عملی که هر انسان انجام می دهد بر جوهر سرشت انسان اثر می گذارد. از این رو اگر همه، آدم خوب باشند سرشت انسان نیز خوب است، و برعکس...»، «وجود انسان مقدم بر ذات (ماهیت و طبیعت) اوست و از این رو اولاً: هیچ گونه نقشه یا عقیده ای پیش از پدیدار شدن شخصیت یا وجود انسان درباره او وجود ندارد. ثانیاً: ما خود ذات خویش را با انتخاب آزادانه خود و با متحول شدن به حکم اراده خود می سازیم.»^۷

۲. گروهی در برابر دسته نخست، سرشت و نهاد انسان را باور دارند و میان اعتقاد به سرشت انسانی و اعتقاد به آزادی انسان هیچ گونه ناسازگاری نمی بینند و یا اگر در مواردی خاص احساس ناسازگاری نمایند به گونه ای از ناسازگاری پاسخ می دهند.

طرفداران این اندیشه از گذشته ای دور با روش ها و متدهای گوناگون در پی شناخت نهاد آدمی هستند. آنها گاه از گزاره های دینی مدد می گیرند و گاه تجربه، عقل و عرفان را به یاری می طلبند. گروهی از ایشان انسان را ذاتاً خوب معرفی می کنند و عده ای ذات انسان را بد و شرور نشان می دهند و بعضی انسان را هم خوب و هم بد می خوانند.

پیشینه بحث سرشت انسان

در این قسمت به صورتی گذرا به دو تفکر یهودی و مسیحی اشاره می کنیم:

a تفکر یهودی

در تفکر یهودی که برگرفته از تورات بود و تا پیش از ظهور مسیحیت رواج داشت، انسان بد و شرور نیست. در نگاه یهودیان، تورات بر فساد بنیادی انسان دلالت ندارد. و نافرمانی آدم و حوا از خداوند نه گناه معرفی شده است و نه عامل تباهی انسان، بلکه به باور برخی این نافرمانی شرط آگاهی از خود و توانایی بر انتخاب کردن است، این نافرمانی و عصیان آدم، نخستین گام او به سوی آزادی بوده است.

«حتی ظاهراً نافرمانی آنها جزئی از طرح خداوند بوده است، چه اینکه بر اساس تفکر دینی چون انسان از بهشت رانده شد، توانست تاریخ خویش را بسازد، قدرتهای انسانی خود را بپرورد، و به جای

هماهنگی پیشین که در آن هنوز به عنوان یک فرد مطرح نبود به عنوان فردی تکامل یافته به هماهنگی نوینی با انسان و طبیعت دست یابد.

مفهوم مسیحایی پیامبران، متضمن آن است که انسان در اصل پلید نیست و می تواند بدون هیچ عمل خاصی مورد فیض الهی قرار گیرد و رستگار شود؛ اما مستلزم آن نیست که این استعداد بالقوه برای خیر لزوماً پیروز شود.

اگر آدمی به شر پردازد شریرتر خواهد گشت. قلب فرعون، سخت می شود، زیرا او در انجام شر مداومت می ورزد و به حدی سخت می شود که دگرگونی یا توجهی میسر نیست. تورات دست کم به همان اندازه که نمونه های کردار شرّ به دست می دهد حاوی اعمال خیر نیز هست، و حتی شخصیت‌های بلندپایه ای چون داود را از بدکاران می شمارد. رأی تورات آن است که آدمی هم از استعداد خیر و هم از استعداد شرّ بهره مند است و بایستی میان خیر و شرّ، ایمان و کفر و زندگی و مرگ به انتخاب پردازد، حتی خداوند در انتخاب آدمی دخالت نمی ورزد، و تنها با فرستادن پیامبران و رسولان خویش او را یاری می دهد تا هنجارها و معیارهایی را که به شناخت خیر و شر می انجامد فراگیرد، و هم چنین به او اخطار و اندرز و آگاهی می دهد اما پس از آن آدمی با «کشمکش» خود میان خیر و شر تنهاست، و تصمیم نهایی با خود اوست.»^۸

a تفکر مسیحیت

در تفکر مسیحیت آن نگاه خویش بینانه تورات به انسان دیده نمی شود. در این تفکر عصیان آدم گناه خوانده می شود؛ گناهی که با آن، گناه و مرگ به جهان راه یافت و همه گناهکار و مرگ پذیر شدند. گناه نخستین آدم که از او در انجیل لوقا به «ابن الله» یاد شده است^۹ و نافرمانی او از دستور خداوند، چنان شدید بود که نه تنها سرنوشت او را به کلی دگرگون ساخت، بلکه سرنوشت فرزندان او را نیز به تباهی کشاند، تا آنجا که آدمیان دیگر توانایی رستن از این سرنوشت را در خود نمی دیدند، به ناچار بایستی فرزند دیگر خداوند^{۱۰} یعنی عیسی (ع) خویش را فدای انسان کند و به آنان زندگی دهد و گناه آدم را بخرد و ذریه او را از گناهی که او مرتکب شده بود پاک گرداند. او بایستی بر خلاف آدم فرمان برداری کند و از گناهان دوری نماید تا با مرگ و رستاخیز او همه از گناه پاک شوند و زندگی یابند. «و چنان که در آدم همه می میرند، در مسیح همه زنده خواهند گشت»^{۱۱} در عهد جدید مسیح شبانی است که جان خود را فدای گوسفندان خویش می کند.^{۱۲}

عصر رنسانس و روشنگری

در عصر رنسانس شمار بسیاری از دانشمندان به مخالفت با دیدگاه کلیسا و قراءت ایشان از عهد جدید برخاستند و گروهی نیز در دفاع از موضع کلیسا به نقد و بررسی دلایل ایشان نشستند. در عصر روشنگری نیز طرفداری از سرشت و فطرت خوب انسان پذیرش بیشتری داشت و اندیشمندان این عصر بر این باور بودند که:

«شرارت آدمی چیزی جز حاصل موقعیتها نیست، پس انسان واقعاً ناگزیر از انتخاب نیست. به نظر آنها با دگرگونی موقعیت‌های شرارت بار، نیکی ذاتی آدمی تقریباً خود به خود آشکار خواهد شد. تفکر مارکس و اعقاب وی نیز از این نگرش صبغه می گرفت، اعتقاد به نیکی آدمی محصول اعتماد به نفس نوین انسان و نتیجه پیشرفت عظیم اقتصادی و سیاسی بود.»^{۱۳}

با جنگ جهانی اول و دوم و جنایتهایی که افرادی چون هیتلر، استالین، موسولینی و... بر بشریت روا داشتند و با اعدامهای دستجمعی و کوره های آدم سوزی و... برخی از اندیشمندان غربی به این نتیجه رسیدند که انسان ذاتاً شرور است و اگر فرصت یابد و از قدرت و امکانات لازم برخوردار باشد و از بازخواست خود نهراسد از هیچ جنایتی ابا نخواهد داشت. این رویکرد دانشمندان غربی نشان از نگاه سنتی به سرشت انسان دارد و نگاهی که طبیعت انسان را بد و شر می دانست.

سرشت انسان در مکتبهای روان شناسی

۱ مکتب روانکاوی

روان کاوی فروید انسان را ذاتاً بد و خودخواه معرفی می کند. او انسان را حیوانی می خواند با غرایز و ویژگیهایی مانند جنگ طلب، آدمی خوار، خون ریز و... در نگاه فروید انسان از دو گونه غرایز برخوردار است:

۱. غریزه عشق و زندگی که این غریزه خود از سه غریزه شکل گرفته است: غریزه جنسی (به مفهوم کلی و کامل آن از ابتدا تا انتها)، غریزه جنسی منع شده (و ولایش یافته در قالب سایر تجلیات برتر اخلاقی و اجتماعی) و غریزه حفاظت از خویشتن که از زمان آغاز حیات تا لحظه مرگ بی وقفه ادامه دارد.

۲. غریزه مرگ یا تخریب و سادیسم (دگرآزاری).

فروید در پایان نتیجه می گیرد که هر دو غریزه به گونه درهم تنیده و پیچیده در لابه لای یکدیگر جهت حفظ و استقرار حالات پیشین حیات و جلوگیری از ایجاد و افزایش تنش در موجود زنده مصروف می شوند. ۱۴

در مکتب روان کاوی فروید اگر انسان که طبیعت بد و خودخواهی دارد از خود رفتاری نشان دهد که سازگار با طبیعتش نیست، رفتار او تنها از جهت سودجویی بیشتر و دست یابی آسان تر به غرایز حیوانی خویش است نه آن که ذات انسان خوب باشد.

هابز نیز از شمار متفکرانی است که مانند نیچه و فروید می اندیشد و انسان را گرگ انسان می داند. در نگاه هابز انسان موجودی است خودخواه که تنها در فکر تأمین خواسته های خویش است و رفتار او بازتاب تأثیر وراثت، محیط و خداست و از خود هیچ گونه اراده ای در این خصوص ندارد.

«هر چند هیچ زمانی نبوده است که تک تک افراد بر ضد یکدیگر، در حالت جنگ باشند، ولی در همه دورانهای تاریخ، پادشاهان و آنان که قدرت حاکمیت را در اختیار داشته اند به خاطر استقلالشان، همواره نسبت به یکدیگر حسادت ورزیده اند و "در برابر هم" در وضع و حالت گلاادیاتورها بوده اند، پیوسته سلاحشان را در برابر هم گرفته اند و چشمانشان را بر یکدیگر دوخته اند.» ۱۵

در نگاه هابز نیز، انسان تنها به دنبال تأمین مصالح خویش حرکت می کند و اگر در مواردی سرشت اهریمنی خود را بروز و ظهور نمی دهد به آن جهت است که راهی جز این برای رسیدن به منافع فردی ندارد.

پروفسور ونس پاکار، سودگرایانی مانند بنتم و میل و لذت گرایان و اتولوژیست ها (منش شناسان) و روان پزشکان ارتومولکولی را نیز از شمار معتقدان به طبیعت اهریمنی انسان معرفی می کند.

دیدگاه دوم که جدیدترین رهیافت روان شناسان و روان کاوان غربی است و مکتبهای جدید روان شناسی و روان کاوی چون فرویدیسم نو و مکتب انسان گرایی از آن طرفداری می کنند بر این باور است که انسان اولاً: دارای سرشت و طبیعت است. ثانیاً: این سرشت انسان مثبت است نه منفی، در نگاه این عده انسان استعداد خوب بودن و خوب شدن را دارد و اگر نیازهای اجتماعی یا تصمیم های نادرست او دخالت نکنند خوبی او خود را نشان می دهد.

«انسان استعداد خاصی برای خوب بودن دارد، ولی این که او خوب است یا نه، بستگی دارد به اجتماعی که در آن زندگی می کند و دوستانی که بویژه در کودکی با آنان رابطه برقرار می سازد. اعمال خوب بر خلاف نظر فروید، از نیازهای زیستی فطری سرچشمه نمی گیرند.» ۱۶

اریک فروم یکی از روان کاوانی که او را جزو مکتب نوین روان کاوی و یا فرویدیسم نو می خوانند - هر چند او خود از این انتساب ناخشنود است - به باور ونس پاکار از جمله روان کاوانی است که به سرشت انسان نظر مثبت دارد. اینجا این پرسش مطرح است که مراد ونس پاکار از مثبت چیست؟ اگر منظور ونس پاکار از «مثبت» آن است که فروم سرشت انسان را بد و شرور نمی داند و در برابر فروید معتقد است که اعمال خوبی که انسانها انجام می دهند به جهت استعداد خوبی است که در سرشت آنها وجود دارد بدون این که فروم استعداد شرّ در وجود و نهاد آدمی را منکر شود، این نظریه پاکار درست می نماید. اما اگر مقصود پاکار از مثبت آن است که سرشت انسان، تنها خوبی است و در آدمی شر و بدی اصلاً وجود ندارد، دیدگاه پاکار صحیح نیست چه اینکه فروم خود در مواردی به نادرستی این نسبت اشاره می کند؛ از جمله:

«چنین خوش بینی (ناچیز شمردن استعداد شرّ آدمی) احساساتی و شاعرانه ای در روال تفکر من نیست... ندیدن قدرت و شدت میل به تخریب انسان دشوار است.» ۱۷

و درست بر اساس همین اندیشه، او سه پدیدار عشق به مرگ، خودشیفتگی و خیم و تثبیت همبودی زناگونه را اساس شریانه ترین صورت جهت گیری انسان می خواند:

«من سه پدیدار را که به نظرم اساس شریانه ترین و خطرناک ترین صورت جهت گیری انسان هستند، بدین ترتیب متمایز ساخته ام: عشق به مرگ، نارسیسم (خودشیفتگی) و خیم و تثبیت همبودی زناگونه. زمانی که این سه جهت گیری با هم بیامیزند «نشانه های تباهی» را به وجود می آورند که آدمیان را وا می دارد به خاطر نفس تخریب، نابود سازند، و به خاطر نفس نفرت، نفرت ورزند.» ۱۸

افزون بر این در برخی آثار فروم به خصوص کتاب «دل آدم» قراین و شواهدی وجود دارد که نشان می دهد فروم انسان را دارای استعداد خیر و شر می داند برای نمونه در فصل پایانی کتابش در نتایجی که از پاسخ به این سؤال می گیرد: «آدمی نیکوست یا شریر؟» می نویسد:

«اولاً، در مورد مسأله نهاد آدمی به این نتیجه می رسیم که نهاد یا جوهر انسان چیز خاصی چون خیر یا شر نیست، بلکه تضادی است که ریشه آن از شرایط وجود آدمی آب می خورد»، «آدمی نه خیر است و نه شر.» ۱۹

او سپس دیدگاه آنانی که انسان را ذاتاً بد و یا ذاتاً خوب می دانند نقد می کند و دو دلیل برنادرستی باور ایشان ارائه می نماید:

۱. «تنها کسی که یکسر شر یا خیر است دیگر حق انتخاب ندارد.» ۲۰

۲. «اگر نیکی را تنها استعداد بالقوه آدمی بدانیم، ناگزیر از تحریف خوش بینانه حقایق یا دچار سرخوردگی تلخی می شویم و چنان چه به نهایت دیگر اعتقاد یابیم که آدمی تماماً شرّ است سرانجام مان بدگمانی و عیب جویی و ندیدن امکانات بی شمار برای نیکی در دیگران و خودمان خواهد بود.» ۲۱

وی در پایان با یک نتیجه گیری کوتاه می نویسد:

«نگرش واقع بینانه، دیدن این هر دو امکان به صورت استعداد بالقوه راستین و بررسی شرایط و توسعه و کمال هر یک از آنهاست.» ۲۲

در همین راستا فروم سرشت انسان را یکسر بد نمی داند و می گوید: ما شر به دنیا نمی آییم و مجبور نیستیم شر شویم، ولی در طول زمان بعضی از ما به دلیل گزینشهای نادرست در این مسیر قرار می گیریم. ۲۳

«شکست بیشتر افراد در زندگی به این دلیل نیست که آنها ذاتاً بد هستند و یا اینکه اراده ای برای بهتر شدن ندارند، بلکه زمانی که بر سر دو راهی تصمیم می رسند به موقع بیدار نمی شوند و نمی توانند تصمیم درست انتخاب کنند.» ۲۴

او در پاسخ آنان که انسان را شر و اهریمنی می دانند و جنایات هیتلر و استالین و مانند آنها را دلیل و شاهد خود معرفی می کنند می گوید:

«درست که ما می توانیم شخصاً قاتلان و سادیستهای عیان یا بالقوه ای به شقاوت استالین و هیتلر را بشناسیم، اما اینها بیشتر استثنا هستند تا قاعده. آیا باید من و شما و بیشتر مردمان عادی را گرگی در لباس آدمی پنداشت که اگر خود را از منعیاتی که تاکنون ما را از رفتار حیوانی بازداشته است برهانیم ذات واقعی مان بروز خواهد کرد؟... در زندگی روزمره فرصتهای بی شماری برای بی رحمی و شقاوت پیش می آید که شخص می تواند بدون واهمه از تلافی تسلیم آن شود اما بسیاری چنین نمی کنند، در واقع عده بی شماری به هنگام رویارویی یا بی رحمی و سادیسم واکنشی از اعتراض و انزجار از خود بروز می دهند.» ۲۵

همو در باره تأثیر رفتار زشت و زیبا بر انسان به گونه ای سخن می گوید که یادآور روایات معصومین(ع) است آنجا که می نویسد:

«توانمندی ما برای انتخاب همراه با تجربه زندگی به طور دائم در حال تغییر و تحول است. هر چه بیشتر تصمیمات درست و خوب می گیریم، قلب ما رئوف تر، و هرچه تصمیمات بدتر می گیریم، قلب ما سنگ تر و تاریک تر می شود، در حقیقت با خیر دل ما روشن و با شرّ تاریک می شود، اگر آدمی به شرّ بپردازد شیرتر خواهد گشت. قلب فرعون سخت می شود، زیرا او در انجام شرّ مداومت می ورزد و به حدی سخت می شود که دگرگونی یا توبه ای میسر نیست.» ۲۶

۱ دیدگاه روان شناسان انسان گرا

مزلو و راجرز از دیگر روان شناسانی هستند که انسان را ذاتاً بد معرفی نمی کنند. این گروه که وابسته به جدیدترین مکتب روان شناسی یعنی «انسان گرایی» هستند انسان را ذاتاً خوب و یا دست کم خنثی می دانند و شرارتها و بدیهای انسان را واکنشهای خشونت آمیزی می دانند که به علت ناکامی نیازها، عواطف و قابلیت‌های ذاتی از او بروز و ظهور می یابند.

برای نمونه مزلو در ضمیمه کتاب «افقهای والاتر فطرت انسان» به عنوان بسط و اصلاح بخش ششم «انگیزش و شخصیت» می نویسد:

«دلیلی وجود ندارد که چرا نباید انسانها نیازها یا استعدادهای خاص نوع خود را داشته باشند، و در واقع شواهد بالینی وجود دارد مبنی بر این که آنها واقعاً دارای انگیزشهایی (احتمالاً فطری) هستند که منحصرأ انسانی است.» ۲۷

همو در بحث سلامت و بیماری روانی، فرضیهایی را پایه پیدایش و شکل گیری مفهوم جدیدی از سلامت و بیماری روانی می خواند و در ضمن به طبیعت انسان نیز اشاره می کند:

«۱. انسان دارای ماهیتی درونی است که مبنای زیستی دارد؛ ماهیتی که طبیعی و ذاتی و تقریباً غیرقابل تغییر است... ۴. ماهیت درونی انسان از نظر ذاتی لزوماً بد نیست. ۵. چون ماهیت درونی انسان، نیک و یا حداقل خنثی است، پس بهتر است شناخته شده تربیت و تقویت گردد... ۷. ماهیت درونی انسان قوی و غالب نیست، بلکه به سهولت مغلوب عادات فشارهای فرهنگی و نگرشهای نادرست نسبت به خود می گردد. ۸. ظاهراً امکان از بین بردن کامل این ماهیت درونی بسیار بعید است.» ۲۸

هرچند مزلو انسان را خوب معرفی می کند، ولی او از استعدادهای بد و شر در انسان غافل نیست و در این باره می نویسد:

«نتیجه گیری های کلی من عبارتند از اینکه: پرخاشگری، خصومت، ستیزه، تعارض و دیگر آزاری همگی به طور مشترک در همه افراد در جلسات روان کاوی، یعنی در تخیل، رؤیا، و غیره وجود دارند. تصور من این است که رفتار پرخاشگری را می توان به منزله نوعی واقعیت و امکان در همه کس یافت.» ۲۹

«غریزه حیوانی کامل در انسان یافت نمی شود. به نظر می رسد که تنها جزئی از بقایای غرایز حیوانی قدیمی مثلاً تنها امیال یا تنها استعدادها وجود داشته باشد... امیال غریزه مانند در انسان عموماً ضعیف هستند و هم چون در حیوانات نیستند؛ این امیال به آسانی در اثر فرهنگ، یادگیری و فرآیندهای دفاعی مغلوب یا سرکوب می شوند.» ۳۰

کارل راجرز از روان شناسان انسان گرا نیز در این باره با مزلو هم عقیده است و طبیعت انسان را نیک می خواند به باور راجرز «اگر انسانها به نوع خاصی از زندگی اجتماعی مجبور نشوند و همان گونه که خود می خواهند عمل کنند و همواره مورد پذیرش بی چون و چرای دیگران قرار نگیرند گرایش به خوبی خواهند داشت و برای خود و جامعه عنصری مفید خواهند بود.» ۳۱

کارل راجرز در وجود آدمی به یک انگیزش اصلی باور دارد که همان صیانت فعلیت و اعتلای تمامی جنبه های شخصیت است و آن را میل به فعلیت بخشیدن یا میل تحقق تواناییهای بالقوه نامیده است. او این نگرش را فطری می داند و معتقد است که در آغاز، حیات بشر بعد فیزیولوژیک دارد. این صیانت فعلیت در سطوح پایین مسئول تأمین نیازهای جسمانی، هم چون نیاز به آب، غذا و هواست و با تأمین این نیازهای اساسی ارگانیزم را قادر به ادامه حیات می سازد. ۳۲

از روان شناسان دیگری که نهاد انسانی را خوب و زیبا معرفی می کند «ژان ژاک روسو» است؛ در نگاه روسو «بشر در آغاز خوب بود ولی تمدن او را خراب کرد.» ۳۳

ویکتور فرانکل بنیان گذار مکتب معنی درمانی در روان درمانی که به نام «مکتب سوم روان درمانی وین» معروف شده است، از شمار روان درمانانی است که سرشت زیبا و خوب انسان را باور دارد و برای انسانها فطرت خدانشناسی را به رسمیت می شناسد و در همین راستا دو کتاب «انسان در جستجوی معنی» و «معنی جویی» را به سامان رسانده است. او می نویسد:

«در واقع یک احساس مذهبی ریشه دار، در اعماق ضمیرناخودآگاه (یا شعور باطن) هر انسانی وهمه انسان ها وجود دارد.»^{۳۴}

دکتر فرانکل که سالها در اردوگاه های اسیران جنگی زیسته است و از نزدیک به مطالعه اسیران نشسته، نمونه های بسیاری از خدا در ناخودآگاه زندانیان ارائه می کند. او به تجربه دریافته که سختیها و مشکلات و اسارتها ایمان افراد را افزون می کند.^{۳۵}

سرشت انسانی در نگاه امام علی(ع)

در نگاه امام علی(ع) بر خلاف باور پیروان اصالت جامعه، روان شناسان رفتار گرا و انسان و حتی تمام موجودات با سرشت و طبیعت خاصی آفریده شده اند که این سرشت اولاً: مقتضای آفرینش انسان است و اکتسابی نیست، ثانیاً: همه افراد بشر با هر نژاد، رنگ و زبان از این سرشت برخوردارند، ثالثاً: این طبیعت شدت و ضعف می پذیرد، اما تبدیل و تحویل در آن راه ندارد.

امام(ع) در خطبه ای که در آن از آفرینش آسمان و زمین و آدم(ع) سخن رفته است می فرماید: «انشأ الخلق انشاء و ابتداء ابتداء، بلا رویه أجالها، و لاتجربة استفادها، و لاحركة أحداثها، و لاهمامة نفس اضطرب فیها، أحوال الأشياء لأوقاتها، و لاعم بین مختلفاتها، و غرز غرائزها، و ألزمها أشباحها، عالماً بها قبل ابتدائها، محیطاً بحدودها و انتهائها، عارفاً بقرائنها و أحنائها.»^{۳۶}

موجودات را چنان که باید بیافرید و آفرینش را چنان که باید آغاز نهاد. بی آن که نیازش به اندیشه ای باشد یا به تجربه ای که از آن سود برده باشد یا به حرکتی که در او پدید آمده باشد. و نه دل مشغولی که موجب تشویش شود. آفرینش هر چیزی را در زمان معینش به انجام رسانید و میان طبایع گوناگون، سازش پدید آورد و هر چیزی را غریزه و سرشتی خاص عطا کرد. هر غریزه و سرشتی را خاص کسی قرارداد، پیش از آن که به او جامعه آفرینش پوشد به آن آگاه بود، و بر آغاز و انجام آن احاطه داشت و نفس هر سرشت و پیچ و خم هر کاری را می دانست.

در خطبه ای دیگر امام(ع) تأکیدی دوباره بر آفرینش انسان بر سرشت خاصی دارند:

«اللهم داحی المدحوّات، و داعم المسموکات و جابل القلوب علی فطرتها، شقیها و سعیدها.»^{۳۷}
ای خداوند، ای گستراننده زمینها، و ای نگه دارنده آسمانها، و ای آن که آفریننده دلهایی بر فطرت و سرشت آنها، چه آن دل که شقی بود و چه آن دل که سعید.

در خطبه ۹۰ نیز امام(ع) پس از سخنی درباره وصف پروردگار در آفرینش موجودات گوناگون و عبادت آنها می فرماید:

«و فرقها أجناسا مختلفات فی الحدود و الاقدار و الغرائز و الهیئات، بدایا خلایق احکم صنعها و فطرها علی ما اراد و ابتدعها.»^{۳۸}

موجودات را به جنس‌هایی مختلف در حدّ و اندازه و غریزه‌ها و هیئت‌های گوناگون قرارداد. مصنوعات و مخلوقات که آفرینش آنها را بر قانون حکمت استواری بخشید و سرشت آنها را به همان گونه، که اراده کرده بود ابداع نمود و جامه خلقت پوشانید.

انسان، موجودی دو بعدی

در نگاه امام علی(ع) این سرشت انسان نه کاملاً بد و اهریمنی است، چنان که فروید و پیروان او باور دارند، و نه کاملاً خوب و فرشته خصال، چنان که برخی معتقدند. بلکه انسان آفریده‌ای است که هم خوب است و هم بد، هم حیوان است هم فرشته. چنان که خواسته‌ها و تمایلات حیوانی دارد و در راه رسیدن به آنها هر جنایتی را مرتکب می‌شود. گرایش‌های معنوی و الهی نیز دارد به گونه‌ای که حاضر است برای اهداف خود، از جان، مال و خواسته‌ها و صفات زشت و ناپسند و حیوانی خود بگذرد. بر اساس این دیدگاه، امام(ع) به دو گونه متفاوت درباره انسان سخن گفته است:

۱. برخی از سخنان امام علی(ع) دلالت بر سرشت و فطرت خوب انسان دارد؛ در این سخنان انسان شریف‌ترین آفریده خداوند معرفی شده است؛ موجودی که خداوند از روح خود در او دمید و به او دستگاه ادراک و شناخت داد. شناختی که نخستین شاهد بر طبیعت و سرشت آدمی است و انسان به کمک آن می‌تواند حق را از باطل بازشناسد.

«ثمّ جمع سبحانه من حزن الأرض و سهلها، و عذیها و سبخها، تربة سنّها بالماء حتی خلصت، و لاطها بالبلّة حتی لزبت، فجبل منها صورة ذات أحناء و وصول، و اعضاء و فصول، أجمدها حتی استمسکت، و أصلدها حتی صلصت، لوقت محدود و أجل معلوم.

ثم نفخ فیها من روحه، فمثلت انساناً ذا اذهان یجیلها، و فکر یتصرف بها، و جوارح یختمها و ادوات یقلبها، و معرفة یفرق بها بین الحق و الباطل و الاذواق و المشام و الألوان و الأجناس، معجوناً بطینة الألوان المختلفة، و الأشباه المؤتلفة، و الأضداد المتعادية و الأخلاط المتباینة من الحرّ و البرد و البلة و الجمود، و المساءة و السرور.» ۳۹

آن‌گاه خدای سبحان، از زمین درشتناک و از زمین هموار و نرم و از آنجا که زمین شیرین بود و از آنجا که شوره زار بود خاکی برگرفت و به آب بشست تا یکدست و خالص گردید پس نمناکش ساخت تا چسبیده شد و از آن پیکری ساخت دارای اندامها و اعضا و مفاصل، و خشکش نمود تا خود را بگرفت چونان سفالینه و تا مدتی معین و زمانی مشخص سختش گردانید.

آن‌گاه از روح خود در آن بدمید. آن پیکر گلین که جان یافته بود، از جای برخاست که انسانی شده بود با ذهنی که در کارها به جولانش در آورد، و با اندیشه‌ای که به آن درکارها تصرف کند، و عضوهایی که چون ابزارهایی به کارشان گیرد، و نیروی شناختی که میان حق و باطل فرق نهد، و طعمها و بویها و رنگها و چیزها را دریابد. معجونی سرشته از رنگهای گوناگون، برخی همانند یکدیگر و برخی مخالف و ضدّ یکدیگر. چون گرمی و سردی، تری و خشکی و اندوه و شادمانی.

در نگاه امام علی(ع) این انسان با این ویژگیها صلاحیت آن را یافت که خداوند امانت الهی را به او بسپارد؛ امانتی که آسمانها و زمین و کوه‌ها از پذیرش آن سرباز زدند.

«ثمّ اداء الامانة فقد خاب من لیس من أهلها. أنّها عرضت علی السماوات المبنیة، و الأرضین المدحوّة، و الجبال ذات الطول المنصوبة، فلاطول و لأعرض و لأعلى و لأعظم منها.» ۴۰

هم چنین است، ادای امانت؛ کسی که از امانت داران نباشد از رحمت حق نومید است، زیرا امانت به آسمانهای افراشته و زمین گسترانیده شده و کوه های بلند و استوار که از آنها بلندتر و پهناورتر و فراتر و بزرگ تر نبود، عرضه شد.

افزون بر نشانه های فوق در سخنان امام(ع) نشانه های دیگری از وجود فطرت الهی در سرشت آدمیان دیده می شود؛ فطرتی که تصویر انسان را زیبا و خوب جلوه می دهد انسان را خداشناس و خداجو معرفی می کند. برای نمونه امام(ع) در خطبه ۱۰۹ نهج البلاغه می فرماید:

«ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه و تعالی الایمان به و برسوله، و الجهاد فی سبيله، فانه ذروه الاسلام، و کلمة الاخلاص، فانها الفطرة.» ۴۱

برترین چیزی که توسل جویندگان به خدای سبحان بدان توسل می جویند ایمان به او و به پیامبر اوست و جهاد است در راه او، زیرا جهاد رکن اعلاى اسلام است و کلمه توحید است که در فطرت و جبلت هر انسانی است.

در خطبه دیگری علی(ع) پس از آن که معاویه و حکومت وی را برای اصحاب خویش توصیف می کند می فرماید:

«الا و انه سیامرکم بسببى و البراءة منى، فاما السبّ فسببونى، فانه لى زکاة و لکم نجاه، و اما البراءة فلاتتبرؤوا منى، فانی ولدت على الفطرة، و سبقت الى الایمان و الهجرة.» ۴۲

بدانید که پس از من مردی پرخوار و شکم پرست بر شما چیره خواهد شد، که هر چه به چنگش افتد بخورد و هرچه نیاید طلب کند. بکشیدش، ولی هرگز نتوانید. از شما می خواهد که مرا دشنام دهید و ناسزا گوید و از من بیزارى جوید. اما دشنام و ناسزا بگوئید، زیرا برای من مایه پاکی است و هم سبب رهایی شما از مرگ. اما بیزارى، از من بیزارى مجوید که من به فطرت اسلام زاده شده ام و به ایمان و هجرت بر دیگران سبقت گرفته ام.

در اندیشه امام در سرشت انسانی بذر عدالت خواهی، کمال طلبی، گرایش به راستی، عشق و پرستش و گرایش های معنوی و... نهاده شده است و فلسفه بعثت انبیا نیز آن است که فطرت انسان را زنده کنند:

«واصطفى سبحانه من ولده انبياء أخذ على الوحي ميثاقهم، و على تبليغ الرسالة أمانتهم، لما بدّل أكثر خلقه عهد الله اليهم، فجهلوا حقه، و اتخذوا الأنداد معه، و اجتالتهم الشياطين عن معرفته، و اقتطعتهم عن عبادته، فبعث فيهم رسله، و وائر اليهم انبياءه، ليستأدوهم ميثاق فطرته و يذكروهم منسى نعمته، و يحتجوا عليهم بالتبليغ، و يثيروا لهم دفائن العقول، و يروهم آيات المقدره.» ۴۳

خداوند سبحان از میان فرزندان آدم پیامبرانی برگزید و از آنان پیمان گرفت که هرچه را که به آنها وحی می شود به مردم برسانند و در امر رسالت او امانت نگه دارند، به هنگامی که بیشتر مردم پیمانی را که با خدا بسته بودند شکسته بودند و حق پرستش او ادا نکرده بودند و پیوندشان را از پرستش خداوندی بریده بودند. پس پیامبران را به میانشان بفرستاد. پیامبران از پی یکدیگر بیامدند تا از مردم بخواهند که آن عهد را که خلقتشان بر آن سرشته شده به جای آرند، و نعمت او را که از یاد برده اند فرا یاد آورند، و از آنان حجت گیرند که رسالت حق به آنان رسیده است و خردهایشان را که در پرده غفلت، مستور گشته است برانگیزند و نشانه های قدرتش را به آنها بنمایانند.

«قدر ما خلق فأحکم تقدیره، و دبره فألطف تدبیره، و وجهه لوجهته، فلم يتعدّ حدود منزلته، و لم يقصر دون الانتهاء الی غایته.» ۴۴

برای هر چه آفرید اندازه و مقداری معین کرد و آن را نیک استوار نمود و به لطف خویش منظم ساخت. و به سوی کمال وجودش متوجه نمود تا از حدّ خود تجاوز نکند.

این سخنان امام(ع) یادآور برخی از آیات قرآن است که انسان را خوب و زیبا جلوه می دهد، او را خلیفه خدا در زمین معرفی می کند و دارای روح الهی و فطرت الهی می خواند. . . .

«الذی أحسن کلّ شیئ خلقه و بدأ خلق الانسان من طین. ثمّ جعل نسله من سلالة من ماء مهین.

ثمّ سوّیه و نفخ فیهِ من روحه و جعل لکم السمع و الأبصار و الأفئدة» سجده/۱۱-۹

«و اذ قال ربّک للملائکة ائی جاعل فی الارض خلیفة» بقره/۳۰

«فأقم وجهک للذین حنیفاً فطرت الله الّتی فطر الناس علیها لا تبديل لخلق الله ذلك الذین القیم و

لکن اکثر الناس لا یعلمون» روم/۳۰

«و اذ اخذ ربّک من بنی آدم من ظهورهم ذریّتهم و أشهدهم علی أنفسهم ألسنت برّبکم قالوا بلی

شهدنا أن تقولوا یوم القیامة إنا کنّا عن هذا غافلین» اعراف/۱۷۲

این فطرت الهی که در سرشت انسان به ودیعت نهاده شده و در آیات قرآن و سخنان امام(ع) شواهد و نشانه های متقنی بر آن وجود دارد، سبب می شود انسان از هوی و هوس خود پیروی نکند، در نتیجه به دیگران حسد نرزد، کینه کسی را به دل نگیرد، خودخواهی نکند و شرارت و فساد نرزد. با توجه به این فطرت و ارتباط ناگسستنی آن با ارزشهای انسانی است که شهید مطهری ارزشهای انسانی را با فطرت انسانی دارای ارتباط مستقیم می داند.

۲. گروه دوم از سخنان امام(ع) که به ظاهر با مکتب روان کاوی فروید همخوان است، انسان را موجودی بد، شرور، اهریمنی، خودخواه، حسود، هلوع، درنده و... نشان می دهد.

امام(ع) در نامه ای به امام حسن(ع) در توصیف خویش می نویسد:

«من الوالد الفان، المقر بالزمان، المدبر العمر، المستسلم للدهر، الذام للدنیا، الساکن مساکن الموتی،

و الظاعن عنها غداً.» ۴۵

از پدری در آستانه فنا و معترف به گذشته زمان که عمرش روی در رفتن دارد و تسلیم گردش روزگار شده نکوهش کننده جهان، جای گیرنده در سرای مردگان که فردا از آنجا رخت بر می بندند.

در این نامه هر چند امام خویش را به این صفات توصیف می کند، اما این صفات از مختصات امام نیست و هر انسانی از این صفات برخوردار است.

پس از این توصیف، برای امام حسن(ع) صفاتی بر می شمارد که آن صفات نیز لازمه انسانیت انسان است و نشان می دهد که به باور امام(ع) سرشت انسان از این ویژگیها شکل گرفته است:

«الی المولود المؤمن مالیدرک، السالک سبیل من قد هلک، غرض الأسقام، و رهینة الآیام، و رمیة

المصائب، و عبد الدنیا، و تاجر الغرور، و غریم المنایا، و اسیر الموت، و حلیف الهموم، و قرین الأحزان، و

نصب الآفات، و صریع الشهوات، و خلیفة الاموات.» ۴۶

به فرزند خود که آرزومند چیزی است که به دست نیاید، راهرو راه کسانی است که به هلاکت رسیده اند، و آماج بیماریهاست و گروگان گذشت روزگار، پسری که تیرهای مصائب به سوی او روانند،

بنده دنیاست و سوداگر فریب، و وامدار مرگ و اسیر نیستی، و هم پیمان اندوه ها و همسر غمها، آماج آفات و زمین خورده شهوات و جانشین مردگان است.

دوستی و عشق به دنیا و دنیا پرستی انسان که در سخن امام آمده، و قرآن نیز به عنوان یکی از ویژگیهای سرشتی انسان از آن یاد کرده است «لأنه لحبّ الخیر لشدید» (عادیات/۸)، «تحبّون المال حبّاً جمّاً» و... به باور امام انسان را کور می کند به گونه ای که نه نیک را می بیند و نه نیک را می شنود و در نتیجه هر آنچه انجام می دهد بدی است.

«ومن عشق شیئاً اعشى بصره، و أمرض قلبه، فهو ينظر بعین غیر صحیحه، و یسمع بأذن غیر سمیعه. قد خرقت الشهوات عقله و أماتت الدنيا قلبه و ولهت علیها نفسه، فهو عبد لها و لمن فی یدیه شیئ منھا، حیثما زالت زال الیها، و حیثما أقبلت أقبل علیها، لاینزجر من الله بزاجر و لایتعظ منه بواعظ.» ۴۷

هر کس به چیزی عشق بورزد عشق دیدگانش را کور و دلش را بیمار می سازد. دیگر نه چشمش نیک می بیند و نه گوشش نیک می شنود. شهوات عقل او را تباه کنند و دنیا دلش را بمیراند و جانش را شیفته خود سازد. چنین کسی بنده دنیاست و بنده کسانی است که چیزی از مال و جاه دنیا در دست دارند. دنیا به هر جا که می گردد با او بگردد و به هر جا که روی آورد بدان سو روی آورد. به سخن هیچ منع کننده ای که از سوی خدا آمده باشد گوش فرا ندهد و اندرز هیچ اندرز دهنده ای را نشنود.

در همین راستا امام مال را اصل و مایه شهوات می داند: «المال مادة الشهوات.» ۴۸ و نگرانی خود را از پیروی مردم از هوی و هوس و داشتن آرزوهای دراز ابراز می کند: «ایها الناس إنّ أخوف ما أخاف علیکم ائتان: اتباع الهوی و طول الأمل.»

و دنیا پرستان را به سگان و درندگانی تشبیه می کنند که یکدیگر را می درند: «فانما اهلها کلاب عاویة، و سباع ضاریة، یهرّ بعضها بعضاً، و یأکل عزیزها ذلیلها، و یقهر کبیرها صغیرها، نعم معلقة، و اخری مهملة، قد اضلت عقولها، و رکبت مجهولها، مسروح عاهة بواد وعث، لیس لها راع یقیمها، و لامسیم یسیمها، سلکت بهم الدنيا طریق العمی، و أخذت بأبصارهم عن منار الهدی، فتاهوا فی حیرتها، و غرقوا فی نعمتها، و اتخذوها رباً و لعبوا بها، و نسوا ماوراءها.» ۴۹

دنیاطلبان چون سگانی هستند که بانگ می کنند و چون درندگانی هستند که بر سر طعمه از روی خشم زوزه می کشند و آن که نیرومندتر است آن را که ناتوان تر است می خورد و آن که بزرگ تر است آن را که خردتر است مغلوب می سازد، ستورانی هستند برخی پای بسته و برخی رها شده که عقل خود را از دست داده اند و رهسپار بیراهه اند. آنان را در بیابانی درشتناک و صعب رها کرده اند تا در گیاه آفت و زیان بچرند، شبانی ندارند تا نگهداری شان کند و نه چراننده ای که بچرانندشان. دنیا به کوره راه شان می اندازد و دیدگان شان را از فروغ چراغ هدایت محروم داشته. سرگردان در بیراهه اند ولی غرق در نعمت. دنیا را پروردگار خویش گرفته اند. دنیا آنها را به بازی گرفته و آنها نیز سرگرم بازی با دنیا شده اند و آن سوی این جهان را به فراموشی سپرده اند.

افزون بر ویژگیهای فطری که امام(ع) در وصیت نامه خویش برای امام حسن(ع) مطرح می کند ویژگیهای دیگری نیز برای انسان در نهج البلاغه آمده است؛ برای نمونه امام(ع) پس از آن که سرباز

زدن آسمانها و زمین از پذیرش امانت الهی را به همان گونه که در قرآن آمده است بیان می کند می فرماید:

«به واقع آسمان و زمین و کوه با وجود بلندی و پهناوری و قوت و ارجمندی از رفتن به زیر بار امانت امتناع کردند و از عقوبت پروردگار ترسیدند. آنها چیزی را دریافته بودند که موجودی ناتوان مانند انسان در نیافته بود.» ۵۰ و در پایان به آیه شریفه «آنکه کان ظلوماً جهولاً» استشهاد می کند. در کلمات قصار نهج البلاغه یکی دیگر از ویژگیهای سرشتی انسان آمده است. به باور امام(ع) که برگرفته از آیه شریفه «خلق الانسان ضعيفاً» است، انسان موجودی ضعیف معرفی شده که در برابر مشکلات و هوی و هوس توان ایستادگی ندارد.

«و قال(ع): مسكين ابن آدم؛ مكتوم الاجل، مكنون العلل، محفوظ العمل، تولمه البقه، و تقتله الشرقة، و تنتنه العرقه.» ۵۱

و فرمود: مسكين فرزند آدم، اجلس پوشیده است، بیماری اش پنهان است، اعمالش را می نگارند، پشه ای می آزاردش، جرعه ای گلوگیرش می شود و عرق تن بویش را بد می کند. در روایات دیگر معصومین نیز این نگاه واقع بینانه به انسان دیده می شود برای نمونه در دعای اخلاص که شیخ مفید از امام سجاد(ع) نقل می کند می خوانیم:

«استغفرک الیوم لذنبی، و أستقیلک عشرتی لما کنت فیه من الزهو و الاستطالة، فرضیت بما الیه صیرتني، و ان کان الضرّ قد مسّنی و الفقر قد أذّنی و البلاء قد جاءنی و إنّ ذلک من سخط منک علی، فأعوذ برضاک من سخطک یا سیدی، و ان کنت اردت ان تبلونی فقد عرفت ضعفی و قلّة حیلتي، اذ قلت «ان الانسان خلق هلوعاً. اذا مسّه الشرّ جزوعاً. و اذا مسّه الخیر منوعاً» و قلت «فأما الانسان اذا ما ابتلاه ربّه...» و قلت «ان الانسان لیطغی. أن رأه استغنی.» و قلت «و اذا مسّ الانسان الضّرّ دعانا لجنبه او قاعداً او قائماً فلمّا کشفنا عنه ضرّه مرّ كأن لم یدعنا الی ضرّ مسّه» و قلت «و اذا مسّ الانسان ضرّ دعا ربّه منیباً الیه ثمّ اذا خوّله نعمه منه نسی ما کان یدعو الیه من قبل» و قلت «و یدع الانسان بالشرّ دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولاً» صدقت و بررت یا سیدی فهذه صفاتی التي أعرفها من نفسی، فقد مضی تقدیرک فی یا مولای.» ۵۲

این انسان شناسی امام علی(ع) و امام سجاد(ع) و صفاتی که برای انسان بر می شمارند نشان از توصیف واقع بینانه انسان و همخوانی با آیات وحی دارد؛ آیاتی که انسان را دنیاطلب، حيله گر، طغیان گر، شتابان، ضعیف، بخیل، نامعتدل، اهل جدل و... می شناساند:

«ان الانسان لربّه لکنود» عادیات/۶

«و أنّه لحب الخیر لشدید» عادیات/۸

«ان الانسان خلق هلوعاً. اذا مسّه الشرّ جزوعاً. و اذا مسّه الخیر منوعاً» معارج/۱۹-۲۱

«کلا ان الانسان لیطغی. أن رأه استغنی.» علق/۶-۷

«خلق الانسان من عجل» انبیاء/۳۷

«و کان الانسان عجولاً» اسراء/۱۱

«و یدع الانسان بالشرّ دعاءه بالخیر و کان الانسان عجولاً» اسراء/۱۱

«و کان الانسان أكثر شیء جدلاً» کهف/۵۴

«و کان الانسان قنوراً» اسراء/۱۰۰

افزون بر این آیات سؤال فرشتگان از آفرینش انسان، مانند «أجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء...» نیز می تواند به روشنی دلالت بر سرشت اهریمنی انسان داشته باشد؛ زیرا خداوند از این پرسش پاسخ نداد و نفرمود دیدگاه شما درباره انسان نادرست است.

چکیده سخن

سخنان امام علی(ع) و آیات قرآن به دو دسته تقسیم شدند:

۱. برخی انسان را با سرشتی بد و اهریمنی معرفی کرده اند و در ظاهر بر درستی دیدگاه فروید و پیروان او مهر تأیید و صحت زده اند.

۲. بعضی انسان را خوب و فرشته خصال نشان داده اند.

این دو گروه از آیات و روایات به ظاهر با یکدیگر ناسازگارند و بایستی به گونه ای میان این روایات و آیات جمع نمود. راه جمع این است که بگوییم انسان بر اساس آیات و سخنان امام علی(ع) استعدادهای بسیار متنوع و گوناگونی دارد، می تواند بد باشد و می تواند خوب باشد؛ گرایشهای حیوانی و طبیعی دارد و خواسته ها و تمایلات معنوی و الهی و انسانی؛ به تعبیر شهید مطهری:

«من (خداوند) در انسان فطرتی قرار دادم که به موجب آن به حسب طبع و میل خودش فارغ از هرگونه ایدئولوژی، این اقتضاء یعنی گرایش به تعالی در ذات و سرشت اوست. ایدئولوژی که من برای انسان می آورم ایدئولوژی است که یک رکنش بر اساس این گرایش فطری و طبیعی است. من در سرشت این انسان ماده و بذر حق طلبی و حق جوایی و حقیقت جوایی و عدالت خواهی و آزادی خواهی را گذاشته ام. همه اش که خودخواهی، حیوانیت و منافع طبقاتی نیست، همه اش که ظلم و زور نیست؛ موجودی است مرکب از نور و ظلمت.» ۵۳

همیشه میان این نور و ظلمت مبارزه است، گاه نور پیروز می شود و گاه ظلمت. وقتی نور پیروز شود انسان خوب و فرشته خصال جلوه می نماید و وقتی ظلمت حاکم شود انسان شرور و اهریمنی می نماید.

بر اساس این جمع، انسان در نگاه امام(ع) تنها خیر و یا تنها شرّ محض نیست، بلکه موجودی است که استعداد خوبی دارد و هم استعداد بدی. چنان که در نهج البلاغه وقتی امام سخن از آفرینش آدم می گوید هر دو استعداد دیده می شود. آفرینش آدم از زمین شیرین، دمیدن روح الهی در آدم، دستور به سجده کردن ملائکه بر آدم و عرضه داشتن امانت الهی بر سرشت خوب و متعالی انسان دلالت دارد، و آفرینش آدم از زمین شوره زار، غرایز حیوانی انسان، غرور و مخالفت آدم و حوا با دستور خداوند از سرشت بد انسان حکایت دارد.

«ثمّ جمع سبحانه من حزن الأرض و سهلها، و عذبها و سبخها... ثم نفع فيها من روحه... فقال سبحانه «اسجدوا لآدم فسجدوا إلا ابليس...» ثمّ أسكن سبحانه آدم داراً أرغد فيها عيشته و آمن فيها محلته و حدّره ابليس و عداوته، فاغتره عدوه نفاسه عليه بدار المقام و مرافقه الأبرار، فباع اليقين بشكّه و العزيمة بوهنه، و استبدل بالجدل و جلا، و بالاغترار ندماً.» ۵۴

بنابراین، دو تفاوت عمده میان دیدگاه امام(ع) با دیدگاه روان شناسانی که انسان را بد می دانند و روان شناسانی که خوبی انسان را باور دارند وجود دارد:

۱. در نگاه امام(ع) انسان فقط بد و شرور یا فقط خوب و فرشته نیست، بلکه هم خوب است و هم بد.

۲. در سخنان امام(ع) خوبیهای انسانی آن چنان که فروید و طرفداران او می گویند ریشه در بدیها ندارد، و بدیهای انسانی نیز چنان که عده ای معتقدند حاصل شکل خاصی از زندگی و محیط نیست، بلکه بدیها و زشتیهای انسانی فطری هستند، چنان که خوبیها و صفات نیکوی انسان فطری خوانده می شوند.

۱. رابرت وای ولو، انسان شناسی فرهنگی، ترجمه علی رضا قبادی، ۱.
۲. بیتس، دانیل و پلاگ فرد، انسان شناسی فرهنگی، ترجمه محسن ثلاثی، ۲۷.
۳. همان، ۲۹.
۴. رابرت وای ولو، انسان شناسی فرهنگی، ۱.
۵. بیتس، دانیل و پلاگ فرد، انسان شناسی فرهنگی، ۳۵.
۶. همان، ۳۷.
۷. سارتر، ژان پل، اصول فلسفه اگزیستانسیالیسم، ترجمه پزشکیور، ۷۱.
۸. اریک، فروم، دل آدمی، ترجمه گیتی خوشدل، ۱۰.
۹. انجیل لوقا، ۳/۳۸.
۱۰. انجیل مرقس، ۱/۱۱.
۱۱. کتاب مقدس، نامه اول به قرنتیان، ۱۵/۲۲.
۱۲. انجیل یوحنا، ۷/۱۱.
۱۳. فروم، اریک، دل آدمی، ترجمه گیتی خوشدل، ۱۰.
۱۴. فروید، زیگموند، اصول روان کاوی بالینی، ترجمه سعید شجاع شفتی، ۲۵.
۱۵. جونز و . ت واچ بکر، خداوندان اندیشه سیاسی ترجمه یوسفیان و مجیدی، ۲/۱۲۶.
۱۶. پاکار، ونس، آدم سازان، ترجمه حسن افشار.
۱۷. فروم، اریک، دل آدمی، ۱۲.
۱۸. همان، ۱۴.
۱۹. همان، ۱۵۷.
۲۰. همان، ۱۶۰.
۲۱. همان، ۱۶۱.

۲۲. همان.
۲۳. ام اسکات پک، روان شناسی شرارت، ترجمه علی مفتخر، ۱۲۵-۱۲۶.
۲۴. همان، ۱۲۷.
۲۵. فروم، اریک، دل آدمی، ۳.
۲۶. همان، ۹-۱۰.
۲۷. مزلو، ابراهام، افقهای والاتر فطرت انسان، ترجمه احمد رضوانی، ۴۵۳.
۲۸. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مکتبهای روان شناسی و نقد آن، ۴۷۲/۲.
۲۹. مزلو، ابراهام، افقهای والاتر فطرت انسان، ۲۹۱.
۳۰. همان، ۴۵۳.
۳۱. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، مکتبهای روان شناسی و نقد آن، ۴۳۸/۲.
۳۲. همان، ۴۴۰.
۳۳. دوبو، رنه، جانور یا فرشته، ترجمه اکبر معارفی، ۵۵.
۳۴. فرانکل، ویکتور، خدا در ناخودآگاه، ترجمه ابراهیم یزدی، ۱۹.
۳۵. همان، ۲۵.
۳۶. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ۳۰.
۳۷. همان، ۱۴۰.
۳۸. همان، ۱۸۸.
۳۹. همان، ۳۶.
۴۰. همان، ۴۶۸.
۴۱. همان، ۲۵۲.
۴۲. همان، ۱۲۴.
۴۳. همان، ۳۶.
۴۴. همان، ۱۸۸.
۴۵. همان، ۶۵۶.
۴۶. همان.
۴۷. همان، ۲۴۶.
۴۸. همان، ۸۲۱.
۴۹. همان، ۶۷۲.
۵۰. همان، ۴۶۸.
۵۱. همان، ۱۰۰۶.
۵۲. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ۴۴۱/۹۵، ۹۴/۱۳۷.
۵۳. مطهری، مرتضی، تکامل اجتماعی انسان، ۵۲ - ۵۳.
۵۴. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ۳۴.

